

نود دقیقه بازی هیچ گلی ندارد و گاه دو سه دقیقه از وقت اضافه، دو سه گل. مثل وقتی که روزها و هفته‌ها بیکاری و بعد یک دفعه چندین کار و مشغولیت موازی.

بسا به غیب، به تقدس، به هرچیزی از این نوع رو می‌کنیم؛



به گزارش اسپاداناخبر، «مرتضی مردیها»، روزنامه‌نگار، مترجم و استاد دانشگاه ساکن فرانسه، در یادداشتی که در صفحه‌ی فیس بوک خود منتشر کرد، درباره‌ی فوتبال و جام جهانی نوشت: فوتبال بدجوری شبیه زندگی است؛ و این هم یکی از علل جذابیت آن است. برای موفقیت باید استعداد داشته باشی و تلاش فراوان کنی؛ و این دو، گاه همدیگر را جبران هم می‌کنند؛ اما هیچ چیز هم تضمین شده نیست. بخت هم باید مدد کند. به همین دلیل نیست آیا که شاید هیچ‌جای دیگر، جز در کاتدرال‌ها و کلیساها، این میزان از خاج‌کشیدن را نمی‌توان شاهد بود؟ وقتی کار از دست ما خارج است، وقتی ابزار دست دیگری است و نتیجه برای ما مهم، اینجاست که بسا به غیب، به تقدس، به هرچیزی از این نوع رو می‌کنیم؛ حتی وقتی اعتقاد جدی‌ای نداریم. ضرری که ندارد. که می‌داند؟ شاید فیض روح‌القدس باشد و مدد فرماید. شوت سنگینی که به تیر دروازه می‌خورد و آنکه از کنار آن به درون می‌خزد، هردو، تا حدود زیادی، از یک میزان توان فنی بازیگر حکایت دارند، ولی فقط یکی بر زندگی می‌آورد. دو کاسب یا کارخانه‌دار یا پزشک هم گاه در شرایط مشابه همدند؛ اما یکی می‌زند و به تیر می‌خورد، و سرانجام ناکام می‌ماند، یا حتی با چک‌های برگشتی به زندان می‌رود؛ درحالی‌که از تلاش و ریسک و نیز عقل و احتیاط شاید چیزی کم از رقیب یا رفیقی که میلیارد شده ندارد. فقط دوسه سانت این‌طرف‌تر کوبیده. تازه از خطا یا بی‌انصافی داور بگذریم که اوج فاجعه است؛ به سترگی وقتی که قاضی به سادگی هرچه تمام‌تر شغل یا ملک یا جان کسی را خلع می‌کند و زیر آن هم می‌نویسد قطعی و غیرقابل برگشت. هر اعتراضی هم می‌تواند کارت قرمز دربی داشته باشد. این غیرمترقبگی حوادث هم از جمله شباهت‌های بدجور فوتبال و زندگی است: آسیب‌دیدگی، سُرخوردن، هند ناخواسته؛ و توزیع نامتعادل امور: نود دقیقه بازی هیچ گلی ندارد و گاه دو سه دقیقه از وقت اضافه، دو سه گل. مثل وقتی که روزها و هفته‌ها بیکاری و بعد یک دفعه چندین کار و مشغولیت موازی؛ و نیز نقش بدیاری‌ها! و اشتباه‌ها! موارد لحظه‌ای. این‌که در یک آن، با یک خطا یا خلاف یا سهو، از سوی مدافع یا دروازه‌بان، خصوصاً در دقایق پایانی، ورق برمی‌گردد؛ و دیگر هیچ. یکی از گزارشگران به‌طرز بی‌رحمانه و نیز واقع‌بینانه‌ای بر این انگشت می‌گذاشت: این‌که زندگی این بازیکن، تا ابد تحت تأثیر این لحظه خواهد ماند. چقدر به این می‌اندیشیم که این فرد تا پایان عمر اسیر این لحظه و این اشتباه/بدیاری خواهد ماند. عین زندگی، در لحظه‌ای که پشت فرمان یک آن چرت می‌زنی، یا یک سبقت نامناسب، یا یک ثانیه غفلت از کیف پول و چک؛ یا لمحهای اعتماد به کسی یا جایی که نمی‌بایست؛ و بعد، عمری درد و دریغ و حسرت. چه نظم ناموزونی! تأثیر اوضاع روانی هم حکایتی است. دشوار باور می‌کنیم که جسم ما این‌قدر زیر فشار ذهن و احساس ما باشد. یکبار در جوانی هنگام کوهنوردی بایستی از روی تنه درختی که روی درّه باریک ولی نسبتاً عمیقی قرار داشت عبور کنیم، وقتی اولین قدم‌ها را گذاشتم و چشمم به کف دره افتاد پاهایم شروع به لرزیدن کرد. یکی از همراهان که تجربه‌ی بیشتری داشت گفت: اگر بررسی می‌افتی؛ و راست می‌گفت. راه‌رفتن از روی آن تنه درخت کار دشواری نبود؛ ترس بود و دلهره که نزدیک بود پرتابم کند به ته درّه. بازیگری که با توپ چنان بازی می‌کند که حتی انداختن آن با پا توی یک سبد هم برایش خیلی مشکل نیست، دروازه‌ای به این بزرگی در نظرش تنگ می‌شود و توپ را به بیرون می‌زند. مثلاً در پنالتی‌ها، خوب زدن، گل کردن، بدون فاکتور احوال روانی، حتی برای یک بازیکن معمولی چندان سخت نیست؛ اما، همان‌طور که بارها دیده‌ایم، یک فوق‌ستاره صرفاً چون می‌داند که اگر بد بزند خیلی بد می‌شود، فشار روحی همین تصور و احساس، خودش باعث بد زدن می‌شود. اینجاست که فوتبال کمی به پوکر نزدیک می‌شود؛ یعنی گاهی کافی است اعتماد به نفس داشته باشی تا با ورق بد هم ببری. منبع/ انصاف نیوز

